

«أحسن الكبار في معرفه الأئمه الاطهار»

(متنی از نیمه نخست قرن هشتم هجری)

با نگاهی به نسخ خطی موجود از آن در کتابخانه محدث ارموی

• دکتر علی حیدری یساولی
مدرس دانشگاه

سلطان محمد اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶ ه.ق.) که به راهنمایی و پامردی تاج‌الدین أوجی و جمال‌الدین مطهر حلی^۲ در زمره شیعیان در آمد و خدایتده نامیده شد، کار نگارش کتاب‌های اعتقادی و کلامی شیعه بالا گرفت. در اینچنین فضای مساعد و مناسب که بی‌تردید توفیق عالم برجسته، علامه حلی، در مناظره با نمایندگان دیگر مذاهب اسلامی، نقطه عطف آن به شمار می‌رود آریستن بروز و ظهور کتاب‌هایی چون «أحسن الكبار» می‌گردد. نویسنده این کتاب، محمد ابن ابی زید بن عربشاه بن ابی زید بن احمد بن حسین العلوی الوریامینی است (۱۱۶)، الف و ب مرعشی^۳ که به یمن و همت و تشویق یکی از بزرگان هم‌روزگار خود، بنام نصره‌الدین اسماعیل بن محمد بن علی بن ابی طالب الرازی این اثر را به پایان رسانده اسن. (۲۹، الف «مرعشی»). ورامینی در مقدمه، پیرامون این که چرا به نوشتن این کتاب اقدام نموده، می‌نویسد: «بدان که جماعتی دوستان که جلیس و انیس این ضعیف بودند و دم از محبت خاندان اهل بیت - (فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه)^۴ - می‌زدند، و از مردان (لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله)^۵ و جان بخشان (رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمئهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر)^۶ بودند، از این کمینه که کمترین درگاه عزت است، العبد الکاتب المترجم، محمد بن ابی زید بن عربشاه بن ابی زید الحسینی العلوی الوریامینی عفا الله عنه درخواستند که البته انتخابی روشن از کتب علمای سلف در امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در کیفیت و توضیح احبا و اعدای ایشان بیان کن چنان که به فهم عوام برسد. این ضعیف به حکم (و فی أنفسکم أفلا تبصرون)^۸ نظر کردم و خواستم که مختصری بنیاد نهیم؛ عروس غواص خاطر نگذاشت و در بحار فکر غوطه خورد، چنان درر و لالی به دست آورد که دو مجلد تحمل آن نتواند کرد و اسم این رساله را احسن الكبار فی معرفه الأئمه الاطهار کردم و توفیق آن از حق جلت قدرته درخواستم، به جمع کردن این کتاب - إن شاء الله تعالی - که حق جل و علا توفیق بخشد و زبان این ضعیف را از سهو و نسیان و خطا نگاه دارد؛ بحق حقه و سعه فضله». (نگاه کنید به اشکوری)^۹ از آن چه آمد، نکاتی قابل درک است: نخست آن که نگارش این کتاب به ترغیب و تشویق دوست‌داران اهل بیت علیه‌السلام بوده؛ دوم، نویسنده خود را کاتب و مترجم نامیده^{۱۰} و نوشته‌اش را «انتخابی روشن از کتب علمای سلف» معرفی کرده است^{۱۱}؛ سوم، موضوع کتاب

نگاهی گذرا و نه چندان عمیق به فهرست دستنویس‌های کتابخانه مرحوم محدث ارموی، به خوبی ارزش این مجموعه را بازمی‌نماید. از آنجا که فراز زندگی فرخنده دانشی و پژوهشی استاد، شناسایی و احیای آثار معرفتی شیعه بوده، لاجرم بخش چشمگیری از آن میراث درخشان به کتاب‌هایی در زمینه‌های عقاید، کلام و تفسیر شیعی اختصاص دارد. پژوهش، تصحیح و تحشیه آثار گران‌سنگی چون التفضیل محمد بن علی کراچی، الصوارم المهرقه قاضی نورالله شوشتری، الفارات ثقفی کوفی، الايضاح فضل بن شاذان نیشابوری و نمونه‌هایی دیگر از این دست، خود مبین رویکرد ایشان در عرصه احیای میراث مکتوب و گردآوری دستنویس‌هایی مرغوب در این حوزه است.

از میان این دستنویس‌ها که هم‌اکنون در کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی قم، به نگاه‌داری و فهرست‌نگاری آنها اهتمامی شایان سپاس شده است، می‌توان به کتاب «أحسن الكبار فی معرفه الأئمه الاطهار» اشاره کرد که خود اثری مهم در زمینه عقاید مذهب اثناعشری و به ویژه با موضوع «دلایل لائمه علیهم‌السلام، احوال، فضایل، احتجاجات، معجزات، موالید و وفیات ایشان»^۱ در هفتاد و هشت باب به زبان فارسی نوشته شده است. در این مجال، به بهانه پاسداشت شخصیت کم‌نظیر دانشمند خستگی‌ناپذیر، به بازبینی اجمالی این کتاب دست یازیده‌ایم.

در عهد ایلخانی و به تبع آن دوره‌های تیموری و به ویژه صفوی، با قدرت گرفتن تشیع و حمایت حکمرانان از عالمان شیعه، نوشتن رساله‌ها و کتاب‌های اعتقادی و کلامی مذهب اثناعشری رو به فزونی نهاد و در این میان آثار درخشان و ارزشمند در تحقیق و تبیین و اثبات معارف شیعی در گوشه و کنار ایران سر برآورد. خواجه نصیرالدین طوسی که از سال ۶۵۴ ه.ق. به خدمت هلاکو درآمد، با تحریر کتاب ارزشمند تجرید الاعتقاد، نخستین شیعه دوازده امامی بود که مباحث کلامی مذهبش را با ادله عقلی و نقلی به اثبات نشست. همچنین بزرگانی چون سیدرضی‌الدین بن طاووس (م ۶۶۴ ه.ق.)، میثم بن علی بحرانی (م ۶۷۹ ه.ق.)، بهاء‌الدین اربلی (م ۶۹۳ ه.ق.)، علامه حلی (م ۷۲۶ ه.ق.) و شمس‌الدین محمد ملکی (ش ۷۸۶ ه.ق.) از چهره‌های پر فروغ در آغاز این خیزش معرفتی و مذهبی بودند. آشکارا پس از دوره غازان خان ایلخانی و روی کار آمدن برادرش



می کردم و نمی فهمیدم همین فقره بوده است، لاغیر»^{۲۵}. البته در نام گذاری کتاب، خود نویسنده می آورد: «در دیباچه، نام این رساله جلالیه کردم، اما در واقعه پیری بنده را گفت که: این رساله را احسن الکبار نام کن. چون این سخن از غیب آمد، اشاره وی قبول کردم و پسندیده آمد» (نک: گ «۱۴۸، الف» مرعشی).

این ادعای رهنمون غیبی در نام گذاری کتاب نیز بی ارتباط با آن چه بنیاد کتاب را پی ریخته نمی تواند بود چرا که سید ورامینی چنین گوید که «این کتاب را از تلقین حضرت صاحب الزمان تألیف نموده»^{۲۶}: «... اما بنده مصنف، محمدبن ابی زید العلوی الوریانی به توفیق باری و دولت سلطان آن رسول، صاحب الزمان و قاطع البرهان، حجه الله علی الخلق من الحق، صلوات الله علیه و علی آبائه، بی تقیه سخن گوید که اشاره از آن امامزاده به حق آمد و اگر نه این ضعیف را کجا وسع این بیان باشد؟» (نک: گ «۱۵۵، الف» مرعشی) همچنین وی به پایان رسیدن کتابش را هم به «معجزه» حضرت مهدی سلام الله علیه می داند چنانچه می گوید: «به معجزه وی این رساله تمام می شود» (نک: گ «۵۴، الف» مرعشی). و به مدد همین پشتوانه عظیم معنوی ست که سید ورامینی کار نگارش چنین کتابی را بی پرده و دور از هر گونه احتیاط و پنهان کاری و بی هیچ هراس و دغدغهای از تشنیع و تهدید دیگران و به قول خودش «بی تقیه» به سامان می رساند؛ «بنده هیچ تقیه نخواهد کرد زیرا که دور حجه الله است و علما که تقیه می کردند از کثرت عناد و ترس مال و منال بود» (نک: گ «۱۵۵، الف» مرعشی). و «... علمای سلف را از تقیه گریز نبود از جهت تشنیع جهال نواصب، اما من تقیه نخواهم کرد» (نک: گ «۷۵، الف» مرعشی). این بی پروایی در ابراز عقیده و دوری گزیدن از

را امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و کیفیت و توضیح احبا و اعدای امامان شیعه علیهم السلام گفته؛ چهارم، برای فهم عوام کوشیده، و بالاخره پنجم، به درازدانی و حجیم بودن کتاب اشارت کرده چنان که گفته: «دو مجلد تحمل آن نتواند کرد».

درباره نکته دوم باید گفت که منابع و مأخذ اصلی احسن الکبار در بسیاری جای های آن روشن بوده و روش ورامینی در آوردن روایات و احادیث، به ذکر منبع و مأخذ استوار گشته است. از کتاب های مورد استناد وی می توان از عیون اخبار الرضا^{۱۲} صحیفه الرضا علیه السلام^{۱۳}، کنوز الجواهر^{۱۴}، الفتح اعثم کوفی و ترجمه آن توسط محمدبن احمد مستوفی هروی^{۱۵}، شوق العروس ابی عبدالله دامغانی^{۱۶}، تبصره العوام^{۱۷}، مشاهیر صحابه بیهقی^{۱۸}، روضه الواعظین^{۱۹}، خصائص القلوب^{۲۰}، حلیه الاولیاء^{۲۱}، مسند ابن مردویه، مناقب خوارزمی، تفسیر منسوب به اما حسن عسکری علیه السلام و نزهه الکرام و بستان العوام^{۲۲} یاد کرد. کتاب اخیر که توسط جمال الدین مرتضی رازی به زبان فارسی نوشته شده، جایگاه ویژه ای دارد چرا که حجم وسیعی از احسن الکبار به نقل از این کتاب اختصاص یافته است.^{۲۳} ناگفته نماند که روش نقل هم در همه جای کتاب یکسان نیست به طوری که نویسنده در بسیاری جاها برای تسهیل مطلب و روشن ساختن مورد، بهترین جمله بندی و نوع واژگان به مناسب معنا متعرض شده است.

نکته پنجم نیز که درازدانی کتاب را پیش کشیده، قابل توجه است^{۲۴} چنان که مرحوم علامه قزوینی در یادداشت خود بر آن چه صاحب روضات درباره کتاب نوشته. وجه تسمیه ظاهراً این بوده که کتاب خیلی ضخیم و قطوری بوده؛ یعنی بهترین [قصص یا حکایات] ... پس لابد و قطعاً مقصود از احسن الکبار که تاکنون هر چه فکر

محافظه‌کاری‌هایی که در آن روزگار نیز کم نبوده، در همان عنفوان جوانی وی آشکار است آن گونه که در سن بیست سالگی برای معاف کردن سادات شهر و دیار خود از مالیات سلطانی به سوی اردوی ایلخان اولجایتو می‌رود و در همانجاست که به درخواست امیرعلی قوشچی، فصلی در منقبت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرضه می‌دارد، آن هم با استناد به آیات کریمه قرآن، که تجیر و تحسین امیر و حاضران در مجلس را در پی دارد. ورامینی جریان این خطابه آتشین را ذیل عنوان «نکته فی حکایه» آورده است.^{۳۷} آن چه که از متن احسن الکبار درباره زندگی و شرح حال وی به دست می‌آید، از این قرار است که وی در دهه پایانی قرن هفتم هجری و با اندکی پیش‌تر از آن در شهر ور امین دیده به جهان گشوده^{۳۸} و سپس در حوزه جغرافیایی عراق عجم و در شهرهای ری، سلطانیه، فیروزان (یکی از بخش‌های قدیم ری)، اصفهان و شیراز نشو و نما یافته و روزگار گذرانده و قطعاً تا سال ۷۴۳ ه. ق. زنده بوده و در همان شهر زادگاهش رخت بر بسته است؛ تحت تأثیر عالم برجسته هم‌روزگار خود، علامه‌حلی، بوده و از کتاب‌های وی بهره‌های فراوان برده است. همچنین با آثار عالمان فریق اسلامی در موضوعات کلامی و عقیدتی مأنوس بوده و به تحقیق و تفحص آنها می‌پرداخته؛ «تتبع آثار و اخبار و تواریخ علمای سلف کردم» (نک: گ «۱۲۳»، الف «مرعشی»). چنانچه خود در احسن الکبار متذکر شده و از حادثه‌ی بوده شدن اجناس دکانش سخن رانده، می‌توان گفت که وی به شغل بزاززی اشتغال داشته و از همین راه ارتزاق می‌کرده است؛ «در رابع ذی‌العقده سنه تسع و ثلاثین و سبعائه، مصنف در فیروزان بود - حماها الله تعالی - و بزاززی می‌کرد. اجناس دکان بنده را بردند و او باش آنجا بردند. بنده مشورت نمود به حق تعالی که: آیا صلاح هست که این احوال به عرض صاحب‌زاده اعظم، دست‌ورالوزراء فی العالم، امیر محمدبن محمودشاه رسانم؟ اگر چه می‌دانستم که وی را با سادات خوش نباشد زیرا که وی برخلاف مذهب حق است؛ این آیت برآمد که «لئن اتخذتِ ایلها غیری لا جعلنک من المسجونین»^{۳۹}. بار دیگر گشادم، این آیت آمد که (ظل وجهه مسودا و هو تطییم)^{۴۰}. طریقی دیگر جز سکوت ندیدم که روزگار شوریده بود» (نک: گ «۱۰۰»، الف و ب «مرعشی»). با دواوین شاعران بزرگ پارسی چون فردوسی پاکزاد، ناصر خسرو و سنایی غزنوی سر و کار داشته است. در جایی به مناسبت تمجید از اولجایتو، درباره اعتقاد مذهبی سلطان محمود غزنوی و رفتار وی با خداوندگار شاهنامه دیدگاهی خاص را به میان می‌کشد: «پادشاهانی که بودند چون بر تخت سلطنت نشستندی، اول علما را حاضر کرده. وادی مذهب مباحثه و مناظره کردند و هرکدام که محکم بودی، بدان طریقی رفتندی و آنکه‌ی عدل می‌رفتند که سیرت پادشاهان جز عدل نیست و سلطان محمود چنان معتقد بود که فردوسی شصت هزار بیت انشا کرد و قطعاً نام شیوخ نبرد و خوب گفته:

نبی و علی، دختر و هر دو پور
 گزیدم از آن دیگرانم نفور
 ابا دیگران مرا کار نیست
 بدین در مرا هیچ گفتار نیست
 بر این زادم و هم بر این بگذرم

چنان دان که خاک پی حیدرم»^{۴۱}
 (نک: گ «۵۴»، الف «مرعشی».)

همچنین در برگ «۴۷»، ب «مرعشی»، سلطان محمود را محب و معتقد خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام برمی‌شمرد: «و این زمان پادشاه عادل و عالم با ورع نیست و در زمان پادشاهان ما تقدم هر جا عالم و سخندانی بودی در مجلس خاص پادشاهان حاضر بودی و آن چه دانستی بگفتی و آن پادشاه بی دین باطل نشدی مثل سلطان محمود سبکتکین رحمه الله علیه که او و فرزندان او جمله محب و معتقد این خاندان بودند و هر کجا سادات آل محمد را دیدندی، خلعت و زر بخشیدی، لاجرم ملک بر او متفق بود».

البته اعتقاد محمود غزنوی نمازی به جز قتل‌ها و غارت‌های بسپارش، از نامه‌ای که در سال ۴۲۰ ه. ق. پس از فتح ری به القادر خلیفه عباسی نوشت، به خوبی روشن می‌شود.^{۴۲} همچنین بر خورد وی با فردوسی که گویا ورامینی از آن آگاهی نداشته در تذکره‌ها و کتاب‌های درخور توجهی چون چهار مقاله به خوبی منعکس شده است؛ «تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند: پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب ... و سلطان محمود مردی متعصب بود، در او این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد».^{۴۳}

ورامینی به شعر ناصر خسرو نیز نظر داشته؛ چنان که در برگ «۶۷»، ب «مرعشی»، این چهار بیت را از او آورده است:
 «گویند که پیغمبر ما امت و دین را
 چون رفت ز عالم به فلان داد و بهمان
 پیغمبر ای بی‌خبران ملک الهی‌ست
 از ملکیت قیصر به و از ملکیت خاقان
 هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده‌ست
 رو^{۴۴} نامه شاهان جهان جمله تو برخوان^{۴۵}
 با دختر و داماد و نبیره به جهان در
 میراث به بیگانه^{۴۶} دهد هیچ مسلمان؟»^{۴۷}
 همچنین در برگ «۵۰»، الف «مرعشی»، این یک بیت را از سنایی غزنوی نقل کرده است:

«آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر
 از ره معنی نیارد پاس حیدر داشتن»^{۴۸}

بیت‌های ذیل را نیز بدون آن که نامی از شاعرش به میان بکشد، به مناسبت در میان کتاب جای داده: «بیت:

دوستی کردن همی ... ار عاقلی
 حب آل مصطفی بهتر ز صد صوم و صلوات».

(نک: گ «۸»، ب «مرعشی»)
 «بیت:

«از طعنه دشمنان دین ما نرهم
 تا دست به دست قایم اندر ندهیم».

(نک: گ «۲۴»، الف «مرعشی»)
 «بیت:

نادرستان به جهل پیوستند
 عهد روز غدیر بشکستند»

«شاعر گوید:

از خاله و خال تو نبودندی ضال
چاکر شدمی غلام آن خاله و خال
ای خاله و خال تو شده غره به مال
خاکستر و خاک بر سر خاله و خال».
نک: گ «۱۷۸، ب» مرعشی

ورامینی گاهی نیز طبع آزمایی می کرده و درباره موضوعات مورد علاقه اش که ویژه همان معارف شیعی بوده، ابیاتی می سروده است. در برگ «۱۵۷، الف و ب» مرعشی، چند بیت از یک قصیده اش را عرضه کرده است:

«و مصنف منقشی گفته دو سه بیت اینجا مناسب است؛ نظم:

منم آن بنده که جان همه جانان دارم
ترک جان گفتم و شکر که ایمان دارم
به خدا نازم و آنکه به رسول قرشی
اهل تورات نیام صاحب فرقان دارم
...

مهر آل نبی الله بود مشک تثار
مشک نتوانم در جیب که پنهان دارم
مدح ال نبی الله ز جان خواهم گفت
چون ز دادار همی فرصت دوران دارم
بر در مملکت سر بنهد دیو و پری
چون که من خاتمه ملک سلیمان دارم
خار و خس در ره صحرائی وصال تو پرست
خار و خس باد تو را من گل بستان دارم
دین به دنیا ندهم همچون تو اعمی نبوم
راه عقبی پسرم قره عینان دارم».

همچنین در منقبت امیرالمومنین می آورد:

«... اما این ضعیف به قدر وسع خود در سلک عبارت می کشد:

چو لا اله بگفتی به لا فتی بگری
وگر نه مالکت از شاخ لا در آویزد
به ذات پاک خدا و به جان پاک رسول
که دشمن علی از خاک دوزخی خیزد
و

از حرمت رسول و ز فضل خدای پاک
گردد بهشت با همه نعمت عطای ما»
(نک: گ «۱۰، ب» مرعشی)

به ترتیب در برگ های «۶۴، الف» و «۲۸، الف» مرعشی نیز آورده: «مصنف محمدبن ابی زید گوید:

هرچه حق فرمود و پیغمبر همه منسوخ شد
بدعت مروانیان مانده است بی چون و چرا».

و

«با خر و خوک بگو عیسی مریم چه کند
آن که گوساله پرستد نه سم خر گیرد
به یکی بغض علی جنت اعلی مفروش
که روایتست مسلمان ره کافر گیرد».

محمد عربشاه ورامینی به سال ۷۳۹ هـ.ق. در شهر فیروزان، بنیاد این کتاب را نهاده چنان که خود می گوید: «... مصنف این رساله، محمدبن ابی زید، مراجعت کرده بود از سلطانیه به اصفهان و از اصفهان به فیروزان. در سنه ثمان و عشرين و سبعمائه بود که مقیم فیروزان شد؛ محب و موالی بود اما اندکی که به بیست نمی رسید و این زمان که سال به سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه که بنیاد این رساله نهاد، به قرب هزار مؤمن و موالی زیاده است؛^{۳۳} ان شاء الله که بر مزید باشند زیرا که آفتاب محمدی صله اله علیه وآله به غایت نور گرفته و دشمنان آل محمد خوار و مقهور شده اند.» (نک. گ «۲۹، الف» مرعشی)

در سال ۷۴۱ هـ.ق. به ترغیب و تشویق و به قول خود ورامینی، «به یمن و همت»^{۳۴} نصره الدین اسماعیل بن محمدبن علی بن ابی طالب الرازی که از صاحب منصبان و مال داران و بی تردید از دوست داران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام بوده، تدوین نخستین کتاب را به پایان می رساند، اگرچه با تکیه بر آنچه خودش اذعان دارد، تا سال ۷۴۳ هـ.ق. یا کمی بیشتر به اصلاح و تصحیح و حتی استنساخ نوشته اش ادامه داده است چنانچه در دستنویس شماره ۴۸۱۹ کتابخانه آیت الله مرعشی، هرج و مرج و آشفتگی قلمرو ایلخانان را که پس از مرگ سلطان ابوسعید^{۳۵} پیش آمد، متذکر شده و به تاریخ ۷۴۳ هـ.ق. تصریح دارد؛ «این زمان که سال به هفتصد و چهل و سه رسیده از هجرت پادشاهی نیست و امرایی که هستند در پی مال و منال افتاده اند و رعیت در پی دین باطل، بنابراین ظلم فراوان شد. چون عام الناس بر دین تقلیدند، راهها نایمن شده و در هر دیار قحط و تنگی پدید آمده و خیر و برکت برخاسته» (نک: گ «۵۳، ب» مرعشی). در دستنویس شماره ۲۶۵۳ کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، برگ «۲۴۴، الف» به سال ۷۴۳ هـ.ق. اشارت می کند که بدان تاریخ و در شهر شیراز نسخه ای دیگر از کتاب را فراهم می آورده، «... مصنف این رساله، از کتاب نزهه الکرام و بستان العوام نوشت، از تصنیف مولی العظام، قدوه العلماء فی الایام، مصنف الفقه و الکلام، محمدبن محمد الحسین الرازی نور الله قبره در دارالملک شیراز حماها الله تعالی، سال هفتصد و چهل و دو در نمره شهر محرم الحرام».

نکته بسیار مهمی که از این میان سربر می آورد همانا روشن شدن چگونگی اختلاف دستنویس هایی است که هم اکنون از این کتاب در اختیار ماست. از برای نمونه همین ذکر تواریخ که در جای جای پاره ای از دستنویس ها آمده و در پاره ای دیگر نیامده، به نظر می رسد، با پذیرفتن تصرفات کاتبان و خلاصه کنندگان^{۳۶} اصلاحات لازم، چندین بار به استنساخ و بازنویسی کتاب پرداخته، از همین روست که دستنویس های موجود مورد نظر را مبسوط، متوسط و مختصر^{۳۷} می یابیم. البته اختلاف، به جز در کوتاهی و بلندی متن، در تغییر و تسهیل عبارات و واژگان از لحاظ معنایی و همچنین عربی و فارسی بودن روایات و احادیث نیز به چشم می خورد؛ برای نمونه، پاره ای از روایات که در دستنویس شماره ۴۸۱۹ مرعشی، به فارسی آمده، در دستنویس دیگری از همان کتابخانه به شماره ۷۴۹، به عربی وارد شده است. (نک: گ «۵۲، الف» مرعشی [۴۸۱۹] و گ «۹۶، ب» مرعشی [۷۴۹])

پیش از پرداختن به مهمترین دستنویس‌های احسن الکبار بر آنم که چند نکته قابل توجه تاریخی را در این کتاب یادآور شوم:

۱- اشارت ورامینی به هرج و مرج پس از سلطان ابوسعید، آخرین ایلخان مغول: «... نمی‌بینی که در این وقت که عهد ماست و سال به هفتصد و چهل و یک رسیده، مدت هفت سال نزدیک است که دنیا بی‌پادشاه است زیرا که از ذریت سلطان سعید ابوسعید طاب مٹواہ کسی نمانده است، لاجرم پای تخت شوریده است و استقامت پادشاهی نیست از سبب بی‌ذرتی وی و بدین واسطه خلق عالم مضطرب حال و آشفتہ‌اند و چندین خاندان قدیم بدین واسطه خراب شد و جمله عالم بی‌برگ و نوا گشته، چندین فساد و قتل پدید آمد و چندان که دیگران را که از ذریت سلطان سعید ابوسعید نبودند بر تخت می‌نشاندند، استقامت نمی‌کرد...» (نک: گ «۱۳۳»، الف «مرعشی»).

۲- پیش‌بینی ظهور حضرت امام زمان علیه‌السلام در سال‌های هفتصد و چهل و پنج یا چهل و هفت تا چهل و نه هجری: «اما چون [حجه‌بن‌الحسن] ظاهر شود، جمله خلایق پی دین حق روند و عداوی ظاهر شده، ظلم برطرف شود و خیر و برک پدید آید و رعیت دین تقلید گذاشته، به جان دوستی محمد و آل محمد اختیار کنند، و نزدیک است که چون زحل به دلو رود و در این خانه با مشتری قران کند در سال میزان و شش کوکب در این خانه جمع شوند، که اگر هفت بودی طوفان بودی و این در هفتصد و چهل و پنج یا چهل و هفت و از چهل و نه بیرون نیست، و چون خلق پی دین حق روند، دنیا آرمیده گردد و چون در پی باطلند از این سبب است که ظلم در دنیا فراوان است، کا قال، کما ملئت ظلماً و جوراً...» (نک: گ «۵۴»، الف «مرعشی»).

۳- ریشه‌شناسی تراشیدن موی سر و روی که قلندران بدان شهره‌اند. وی پس از ذکر روایتی که در آن پیری با جمله مریدانش شهادت دروغی دادند و به تبع آن به حکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام «... شیخ را با چهارده تن مریدان سر و ریش تراشیده، از شهر بیرون کردند. شیخ با مریدان، در بیرون شهر صومعه ساخته و مجاور شدند و هر جا دزد و خونی بودی، سر و ریش تراشیدی و در میان ایشان برفتی؛ سرچشمه از اینجا برخاست» (نک: گ «۲۶۳»، الف - ۲۶۴ ب «مرعشی»).

عبارت «سرچشمه از اینجا برخاست» می‌تواند اشارتی به اصل و آغاز طایفه قلندران یا قلندریه باشد که در تخریب عادات می‌کوشیدند و موهای سر و روی خود می‌تراشیدند. از آنجا که پژوهش‌ها درباره ریشه و اصل این کلمه به جای روشنی نرسیده، این گفته ورامینی در نیمه نخست قرن هشتم هجری می‌تواند روشنگر و راهگشا باشد. ناگفته نماند که حکم به ستردن موی سر و روی بعضی مجرمان در قرون بعدی و در سرزمین‌های شرقی و غربی اسلامی رواج داشته که نمونه‌هایی در کتاب‌های تاریخی ثبت شده است؛ از آن جمله می‌توان به حکم هلاکوخان مغول، به تراشیدن موی روی عطا ملک صاحب‌دیوان جوینی که به درازدستی به عایدات حکومتی و گرفتن رشوت متهم شده بود، اشارت کرد.^{۴۴}

دستنویس‌های برجسته احسن الکبار که این‌گونه آغاز می‌شود: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، و به نسعین. سپاس و حمد آفریدگاری را که منزله است از کل اشیاء کس بدو نماند و او به کس نماند (لیس

کمئله شیء و هو السميع والبصیر) ...».

۱- ش ۴۱۵۹ کتابخانه ملی ملک. کتابت خضر شاه کاتب (نستعلیق) در پنج رمضان ۹۴۸ هـ. ق. آغاز دیباچه چند سطری افتاده است؛ ۵۷۲ برگ، ۱۹ سطر.

۲- ش ۷۶۸ کتابخانه سلطنتی، کتابت غیاث‌الدین بن علاء‌الدین (نستعلیق خوب) در ۹۷۴ هـ. ق، ۱۴۹۵ ص، ۱۷ سطر.

۳- ش ۱۵۰۹ مدرسه فیضیه، کتابت؟ (نستعلیق و نسخ)، سده یازدهم هجری؛ از آغاز و انجام افتاده است.

۴- ش ۴۸۱۹ کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی (ره)، کتابت محمدجعفر بن علی بن جلال‌الدین کمره‌ای (نستعلیق) دوشنبه دوم صفر ۱۰۱۹ هـ. ق. ۴۹۳ برگ، ۱۹ سطر.

۵- ش ۲۶۵۳ کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، کتابت محمد نصیربن آقامحمد (نسخ و نستعلیق، دهم ربیع‌الاول ۱۱۰۳ هـ. ق. ۳۰۵ برگ، ۳۳ سطر.

جز این‌ها، دستنویس‌های نفیس دیگری هم در کتابخانه‌های لنینگراد و حضرت آیت‌الله مرعشی (ره) در قم و کتابخانه ملی ملک موجود می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. الذریعه، ج ۱، ص ۲۸۸-۲۸۹، ش ۱۵۱۱.
۲. شیخ جمال‌الدین حسن‌بن‌المطهر الحلی، دو کتابش به نام‌های نهج‌الحق و کشف‌الصدق و منهاج‌الکرامه فی معرفه‌الامامه را به نام ایلخان اولجایتو به رشته تحریر کشید.
۳. برگ «۵۴»، الف «مرعشی»، ش ۴۸۱۹: «و سلطان محمد اولجایتو طاب ثراه علمای عصر خود را حاضر کرد و مناظره و مباحثه بسیار نمودند و به آخر شیخ زاهد عالم فاضل متقی متدین، قوه‌العلماء و المحققین، برهان المدققین، جمال‌المله و الدین، ابن‌مطهر بن حسن‌الحلی که مقیم عبته جلال‌پادشاه روی زمین، سلطان محمد بود، بر جمله علما فایق آمده، اثبات و حقیقت مذهب اثناعشریه و بطالان مذاهب دیگر بیان نمود». همچنین نک: تاریخ مغول، اشپولر، فصل ۷، ص ۳۱۶-۳۱۷: «و بین علامه حلی و قاضی القضاة نظام‌الدین مراغه‌ای مناظرات بیار در اثبات حقانیت مذهب شیعه یا تسنن واقع شد و چون این دو تن هر دو از بزرگان علمای معقول بودند، هیچ وقت کار مناظره ایشان به تعصب و زشتی نمی‌کشید و از حد جدال علمی تجاوز نمی‌کرد و قدم اولجایتو به تدریج بر اثر مصاحبت علامه حلی و نقیب مشهد سوط و سایر علمای شیعه در قبول این مذهب راسخ‌تر شد».
۴. منظور دستنویس شماره ۴۸۱۹ کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی (ره) است.
۵. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۶.
۶. سوره نور (۲۴)، آیه ۳۷.
۷. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳.
۸. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۲۱.
۹. منظور دستنویس شماره ۲۶۵۳ کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی است.

و مجلس خاص بود و بنده حال عجز و یتیمی خود و تمنا به عرض رسانیدم. پس امیرعلی طاب‌ثراه از بنده سؤال کرد که فضیلتی در حق امیرالمؤمنین علی یاد کن. چون جمعی از نواصب حاضر بودند، با خود گفتم هرچه گویی از قرآن باید گفت و ...».

۲۸. از یک طرف، او در سن بیست سالگی به سلطانیه نزد اولجایتو رفته و از طرف دیگر، سلطان ایلخانی تا سال ۷۱۶ هـ. ق. را بیست سالگی ورامینی فرض کنیم، وی در همان دهه پایانی قرن هفت چشم به جهان گشوده است.

۲۹. سورة شعرا (۲۶)، آیه ۲۹

۳۰. سورة نحل (۱۶)، آیه ۵۸.

۳۱. نک: شاهنامه ابوالقاسم فردوسی، تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب اول، بیت ۱۰۸: «بر این زادم و هم ...» دو بیت پیشین نیست.

۳۲. نک: تاریخ ادبیات در ایران، مرحوم صفا، ج ۱، ص ۲۳۶: «سلام بر سید و مولای ما القادر بالله، امیرالمؤمنین ... خداوند دست دستمکاران را از این بقعه کوتاه کرده و آن را از لوث باطنیان سترده است ... اینان ری را پناهگاهی برای خود ساخته و در آنجا کفر خود را آشکار کرده بودند و با معتزله و روافض در آمیخته ... و مذهب اباحه را ظاهر کرده بودند ... این بقعه از دعاه باطنیه و اعیان روافض خالی شده ... است».

۳۳. نک: چهار مقاله، نظامی عروضی، مقاله دوم (شعر)، به اهتمام دکتر معین، ص ۷۸-۷۹.

۳۴. دیوان ناصر خسرو: «شو»

۳۵. همان: «پاک فرو خوان».

۳۶. همان: «همسایه»

۳۷. نک: همان، با مقدمه سید حسن تقی‌زاده، ص ۳۹۹، بیت‌های ۵۸-۶۱ قصیده‌های ۸۹ بییتی با مطلع:

این گنبد پیروزه بی روزن گردان

چون است چو بستان گه و گاهی چو بیابان؟

۳۸. دیوان سنایی: کافر مگر می‌تواند کفش قنبر داشتن

۳۹. در مدت یازده سال، یعنی از سال ۷۲۸ تا ۷۳۹ هـ. ق. شمار مجبان و موالیان اهل بیت علیهم‌السلام در شهر فیروزان به هزار نفر رسیده است

۴۰. نک: «گ ۱۱۶، الف و ب» مرعشی: «در این عصر که سال به هفتصد و چهل و یک رسیده ... این داعی که مصنف این رساله احسن‌الکبار است، محمدبن ابی‌زیدین عربشاه ... به یمن و همت وی این رساله تمام می‌شود».

۴۱. سلطان ابوسعید بن اولجایتو، ملقب به علاءالدین، آخرین ایلخان ایران و نهمین پادشاه مغول در شمار است، به سال ۷۳۶ هـ. ق. وفات کرد و چون فرزندی نداشت قلمرو وی پاره پاره شد و تا زمان ظهور تیمور هرج و مرج مدام بود. درباره وی نک: «مجمع‌الانساب» محمدبن علی شبانکاره.

۴۲. البته خلاصه علی بن حسن زواری به نام «لوامع الانوار الی معرفة الائمه الأطهار» بحثی جداگانه دارد چرا که یک دوباره نویسی و تغییر کلی به شمار می‌رود؛ «شارت عالی اعلی اغر [شاه طهماسب صفوی] اصرار یافت که بنده کمترین این درگاه ... کتاب احسن‌الکبار ... [را] تبدیل ترتیب و تغییر عبارت آن نموده، به عبارت پاکیزه دلپذیر ترتیب دهد». نک: دستنویس لوامع الانوار، ش ۳۵۷۴ کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، برگ «۶ ب».

۴۳. به ترتیب چون دستنویس‌های کتابخانه سلطنتی، ش ۷۶۸ و

۱۰. صاحب روضات در ابتدای برگ دستنویس ۴۸۱۹ مرعشی، نویسنده را این‌گونه معرفی می‌کند: «سیدجلیل عالم فاضل مورخ ناقد قرن هشت، محمدبن ابی‌زید عربشاه بن ابی‌زید الحسنی العلوی الوریامینی رحمه‌الله».

۱۱. نک: «گ ۱۲۲، ب» مرعشی: «در کتب تواریخ اهل سیر مطالعه رفت و زیاده بر آن از علما و سادات و بزرگان طوایف تفحص کردم و یافتم و به گنه آهن رسیدم و مرا معلوم شد». و «گ ۱۲۳، الف» مرعشی: «چون بحث و تفحص رفت و تجسس کردم در کتاب‌های ایشان و هفتاد و سه مذهب یافتیم که کتب علوم ایشان و خطبا و واعظان جمله مداح این خاندان و ثناگوی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بودند ...».

۱۲. نک: «گ ۷۰، ب» مرعشی.

۱۳. نک: همان.

۱۴. نک: «گ ۷۱، الف» مرعشی

۱۵. نک: «گ ۱۱۷، الف» همان.

۱۶. نک: «گ ۱۱۹، ب» همان.

۱۷. نک: «گ ۱۲۲، الف» همان. [تبصره العوام فی مقالات الانام را امام حسین بن علی بطیپی در استرآباد در رجب ۶۵۸ به عربی آورده و دستنویس از آن، مورخ ۸۶۸ هـ. ق. در کتابخانه مجلس سنا هشت به شماره ۱۷۹۲۶ است (به نقل از مقاله مرحوم استاد دانش‌پژوه در نشریه میراث شهاب، ش ۳۵-۳۶، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۴۱-۲۴۲).

۱۸. نک: «گ ۱۳۲، الف» همان.

۱۹. نک: «گ ۱۹۰، ب» همان

۲۰. نک: «گ ۲۴۴، الف» اشکوری

۲۱. نک: همان

۲۲. نک: همان

۲۳. نک: دستنویس ۲۶۵۳ مرکز احیا، ص ۴۸۷: «و مصنف این رساله، از کتاب نزهه الکرام و بستان العوام نوشت». ناگفته نماند که ورامینی به کتابت آن هم دست یازیده است. نک: اذریعه، ج ۲۴، ص ۱۲۳.

۲۴. البته در برگ «۱۳۲، ب» مرعشی، به جز دراز دامنی، به پرمغزی کتاب هم توجه داده است، چنان‌که می‌گوید: «... و مصنف می‌خواست که این دیلات به برهان هرچه تمام‌تر بیان کند الاکتاب تحمل آن نکند و سخن به طول انجامد؛ اگر مرد اهل باشد از این کتاب ده کتاب بیرون آورد از آیات و احادیث که وافر است در دلایل امامت و خلافت و فضیلت وی علیه‌السلام بر جمله انبیای امم سالفه».

۲۵. یادداشت‌های قزوینی، ج ۲، ص ۲۶-۲۵.

۲۶. دستنویس فوحات القدس، سید یوسف حسینی جرجانی، کتابخانه آیت الله مرعشی (ره)، ش ۵۵۵، طلبه نخست، نافه چهارم، در ایراد اخبار و روایاتی که از کتاب احسن‌الکبار السید الفاضل سید محمد بن ابی‌زید ورامینی ریسی.

۲۷. نک: «گ ۸، ب» مرعشی: مصنف این رساله در سن بیست سالگی بود که به جانب اردوی اعظم به سلطانیه رفته بودم به حضرت پادشاه اسلام، غیاث‌الدین و الدین، سلطان محمد الجاتیو نورالله قبره و طاب منواه؛ حکایتی در بندگی او عرض کردم در باب آن که از سادات [تمغا] نمی‌خواستند و حکم بر لیغ نافذ شده بود که از سادات تمغا نگیرند. رجوع این بنده به خدمت مؤتمن اعظم امیرعلی قوشچی طاب ثراه کرد، زیرا که او محب و معتقد اهل بیت بود. روزی در بندگی او نشستیم و بدم و جمعی از نواصب آنجا حاضر بودند